

تحلیل تحولات اندیشه «کیفیت زندگی» در معماری و شهرسازی

دکتر رضا سامه*، دکتر غلامرضا اکرمی**

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۰۱/۱۹، تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۲/۰۷/۱۵

چکیده

«کیفیت زندگی» مفهوم مهمی است که می‌توان آن را در قالب یک اندیشه به عنوان یکی از موضوعات علمی نزد پژوهشگران حوزه معماری و شهرسازی از دهه ۱۹۶۰ مشاهده کرد. این اندیشه در پی انتقادات به جریان‌های قرن بیستم مطرح و تا قرن اخیر ادامه داشته که در هر دوره ماهیتی خاص پیدا کرده است. هدف مقاله شناخت رویکردهای مختلف به این اندیشه در هر دوره زمانی، بررسی تکوین و درک جایگاه آن در دوره معاصر است. بدین منظور مقاله چهار بخش اصلی را شامل می‌شود: بخش اول به معرفی اندیشه «کیفیت زندگی» و سیر مفهومی آن اختصاص دارد. در بخش دوم عوامل مؤثر بر پیدایش آن در معماری و شهرسازی و نیز نتایج آن مورد بررسی قرار خواهد گرفت. بخش سوم شاهد سیر تحول این اندیشه در دوره معاصر خواهیم بود و در پایان در یک جمع‌بندی به وضعیت این اندیشه در قرن حاضر و جهت‌گیری‌های آتی پرداخته خواهد شد.

واژه‌های کلیدی

کیفیت، کیفیت زندگی، استاندارد زندگی، معماری، شهرسازی

* دکترای معماری، عضو هیأت‌علمی دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه بین‌المللی امام‌خمينی(ره)، قزوین. (مسئول مکاتبات)
Email: rsameh@arc.ikiu.ac.ir

** دکترای معماری، عضو هیأت‌علمی دانشکده معماری پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران.
Email: akrami@ut.ac.ir

مقدمه

در میان فیلسوفان عصر میانه، دکارت تفاوت زیادی را میان جنبه‌های عینی و ذهنی زندگی با قراردادن یک حائل ارزشی میان جسم و روح قائل شده است (مختاری و نظری، ۱۳۸۹، ۵۸). وی نخستین کسی است که واقعیت عینی کیفیت‌زندگی را از ابعاد ذهنی آن متمایز نموده است. اما در دوره معاصر هابرماس با بحث جایگزینی علم و فناوری به جای مذهب، پیشرفت را در عینیت‌گرایی و کیفیت‌زندگی افراد را در جهت‌گیری منحصر به فرد می‌داند (Habermas, 1971, 104) و راولز فیلسوف اخلاق نیز بحث‌هایی در ارتباط با عدالت اجتماعی به عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی کیفیت‌زندگی داشته است و تأکید اصلی وی بر افزایش رفاه و خدمات به شهروندان می‌باشد. به هر حال هرچند مفهوم «کیفیت‌زندگی» همواره مورد توجه فیلسوفان و اندیشمندان بوده است، اما این مفهوم را در قالب یک اندیشه منسجم، تنها می‌توان نزد پژوهشگران قرن بیستم مشاهده نمود.

پیدایش اصطلاح «استاندارد زندگی» و زمینه‌های تحقق آن

مفهوم «استاندارد زندگی» نخستین بار در میان منتقدین علوم اجتماعی قرن بیستم ظاهر شد که شاهد تلخ‌ترین وقایع تاریخ بشری بوده است. مشکل قرن نوزدهم را سیه‌روزی به‌ویژه در شهرهای صنعتی تشکیل می‌داد به طوری که در این قرن ناراحتی مردم از زاغه‌نشینی به جریانی سیاسی تبدیل شد و دیگر مسئله نه تنها فقر و بیماری بلکه هدر رفتن امکانات بود. بنابراین بدیهی بود که پس از این دوره، دستیابی به بازده بیشتر در دستور کار قرار گیرد. همچنین در روزهای آغازین قرن، این اندیشه در نظریه‌های سیاسی و در میان فعالان کارگری، محور مباحث اصلاح‌طلبانه را تشکیل می‌داد و طی این قرن یک تغییر مهم در شیوه تعریف سیاست‌گذاران از رسالت خویش رخ داد.

برای مثال به نظر اصلاح‌طلبان، این وظیفه دولت بود که شرایط حداقلی را برای همه حوزه‌های زندگی تعیین کند. به اعتقاد ایشان باید یک حداقل استاندارد برای نیازهایی چون مسکن در نظر گرفته می‌شد که می‌بایست رعایت شود (Pigou, 1914, 36). دیگر آنچه برای توسعه لازم می‌نمود قوانینی بود که همه واحدهای مسکونی را تحت «استاندارد سالم» قرار می‌داد. همچنین «کمیسون مستقل جمعیت و کیفیت‌زندگی»^۱ در ۱۹۶۶ اعلام کرد که هدف دولت‌ها باید بهبود وضعیت عادلانه و پایدار استاندارد زندگی به شرح زیر باشد:

– تلاش در جهت استاندارد کردن شرایط زندگی برای همه شهروندان؛
و
– اقدام قانونی جهت ایجاد و حفظ استانداردهای عادلانه برای نیازهایی چون مسکن.

پیش از جنگ جهانی هم‌زمان با نوید زندگی امریکایی توسط هربرت

«کیفیت‌زندگی» مفهوم جدیدی نیست و از گذشته همواره مورد توجه بوده است. هرچند بسیاری از اندیشمندان بیاناتی در ارتباط با سعادت و کیفیت‌زندگی انسان داشته‌اند، اما این مفهوم در قالب یک اندیشه به عنوان یکی از موضوعات علمی را تنها می‌توان نزد پژوهشگران علوم اجتماعی، اقتصاد و روان‌شناسی از دهه ۱۹۳۰ و در مطالعات معماری و شهرسازی از دهه ۱۹۶۰ کاوش کرد.

هدف مقاله حاضر، شناخت رویکردهای مختلف این اندیشه از گذشته تاکنون در قالب دوره‌های زمانی و درک صحیح جایگاه آن در دوره معاصر است، به طوری که راهگشای تأملات در موضوعات آتی در مطالعات باشد. لذا راهبرد اصلی پژوهش بررسی پیشینه، زمینه‌ها و عوامل مؤثر بر شکل‌گیری اندیشه کیفیت‌زندگی و نیز تبیین سیر تحول آن در حوزه معماری و شهرسازی معاصر می‌باشد که با روش توصیف رویداد و تحلیل و کشف رابطه میان آنها انجام پذیرفته است. این روش عمدتاً مبتنی بر گردآوری اطلاعات و ارزیابی منتقدانه نسبت به رویدادهای گذشته در جهت ترسیم آینده پیش‌رو است.

سیری در مفهوم «کیفیت‌زندگی»

توجه به ابعاد کیفی زندگی در آرای فیلسوفان و اندیشمندان توجه به ابعاد کیفی زندگی انسان از دیرباز مسئله اندیشمندان بوده است و همگان بیاناتی در ارتباط با سعادت و کیفیت زندگی انسان داشته‌اند. برای مثال سقراط بر این باور بود که آدمی برای خوب عمل کردن، باید بداند که «زندگی خوب» چیست (کاپلستون، ۱۳۸۸، ۱۲۸) که وی آن را در حضور توأمان و آمیخته حیات و تفکر ذهنی و لذت حسی می‌داند. از طرفی افلاطون بالاترین خیر و تعالی حقیقی انسان را به عنوان موجودی عقلانی و اخلاقی، در پرورش صحیح نفس، خوشی و آسایش در هماهنگی با زندگی معرفی می‌کند (همان، ۲۵۰-۲۴۹). اما ارسطو در «اخلاق نیکوماخوس» معتقد است زندگی سعادت‌مند حالتی است که شکوفایی جسمی، ذهنی و عاطفی یک شهروند آزاد و با فضیلت را در یک زندگی شاد به همراه دارد (فکوهی، ۱۳۸۳، ۱۴۸). وی زندگی خوب را معادل «شادکامی» در نظر می‌گیرد و به تفاوت این مفهوم در افراد مختلف می‌پردازد و بیان می‌دارد نیکبختی نه تنها برای افراد به عنوان غایت زندگی معانی متفاوتی دارد، بلکه برای یک فرد در شرایط متفاوت نیز معنی یکسانی نخواهد داشت. اپیکوروس برخلاف ارسطو سعادت بشری را در کسب حداکثر لذت و دوری از رنج دنبال می‌کند. البته منظور وی لذات آنی و احساسات فردی نبوده بلکه لذتی است که در سراسر عمر دوام داشته باشد و آن تنها در آرامش نفس یافت می‌شود (کاپلستون، ۱۳۸۸، ۴۶۷).

هرچند ضرورت‌های سیاسی ایجاب می‌کند شاخص‌های روشن‌تری برای کیفیت‌زندگی ارائه شود، اما شناخت نیازهای اساسی و محاسبه حداقل درآمد با همه پیچیدگی و تنوع نمی‌توانست برای ارزیابی رفاه انسان کافی باشد. برای مثال اگرچه مسکن آبرومند در هسته اصلی مفهوم استاندارد زندگی قرار داشت، اما هرگز به یک مشخصه واقعی از کیفیت مسکن تبدیل نشد.

از سویی فعالان اجتماعی نشان دادند که جوامع دارای نیازهایی چون ابراز هویت شهروندی و فرهنگی نیز هستند. لذا دیگر «سطوح» نیازها اهمیت نداشت و وجود «تفاوت» مهم می‌نمود. در این راستا چنین بیان شد که «هر خانواده‌ای استاندارد زندگی خاص خود را دارد که به‌وسیله آن، عقاید درباره حداقل امکانات شامل بهداشت، عزت نفس و رفاه عمومی اعضا درک می‌شود.» همچنین آبرس^۳ به عنوان یک مددکار اجتماعی بر این باور بود که «همه نیازهای بشر صرفاً ماهیت مادی ندارند. هر خانواده علی‌رغم اقلام مادی زندگی، خواست‌های دیگری در عرصه آموزش، سرگرمی و معاشرت دارد که افراد در صورت لزوم برای دستیابی به آنها، گرسنگی خواهند کشید.»

البته این انتقادات تنها به مسکن محدود نمی‌شدند و در واقع به نوعی اندیشه استانداردکردن مورد تردید قرار گرفته بود. چراکه کمی‌کردن معیارها به این دلیل که استاندارد زندگی از بعد ذهنی نیز برخوردار است با محدودیت در معرفی یا اندازه‌گیری مواجه بوده است (Fischler, 2000, 144). برای مثال ادوارد دیواین تردید داشت که بتوان استاندارد زندگی را به کمک یک فرمول یا فهرستی از ضرورت‌ها و وسایل رفاهی بیان کرد (Devine, 1917). همچنین آمارتیاسن^۴ از منظر نقد قاعده «بیشترین فایده برای بیشترین افراد»، کیفیت‌زندگی را با قابلیت‌های کارکردی چون سلامت، روابط اجتماعی و عزت نفس مرتبط می‌دانست. از نظر وی استاندارد زندگی تنها یک روش، آن هم بسیار نامعین برای توصیف کیفیت‌زندگی بود؛ لذا ارزش محدودی داشت. بنابراین کم‌کم مفهوم «استاندارد زندگی» مشروعیت و اثربخشی خود را از دست داد و اصلاح‌طلبان اندیشه دیگری را به جای آن به عنوان راهنمای خود در سیاست برگزیدند: یعنی «کیفیت‌زندگی»!

متأثر از این جریان پس از جنگ جهانی دوم، سازمان‌های بین‌المللی کارشناسان را فراخواندند تا شاخص‌های بین‌المللی رفاه را چنان طراحی کنند که نشان‌دهنده تنوع مطالبات نیز باشند. از این‌رو مفاهیمی چون «توسعه» که به جای «رشد» بکار می‌رفت و «نیاز» که نتوانسته بود بیانگر پیچیدگی‌های ماهیت بشری باشد مورد بحث قرار گرفتند. بنابراین در آغاز قرن احساس ضرورتی در بازتعریف مشکلات اجتماعی از نقطه‌نظر تدوین ضوابط عینی برای نیازهای مشترک پدید آمد که لازم بود به تعدیل اصلاح‌طلبان بپردازد.

کرالی^۲ با موضوع تأمین یک استاندارد زندگی کافی برای همگان بیشتر به صورت یک امکان اقتصادی و یک ضرورت سیاسی برخورد می‌شد. وی دائماً تأکید می‌نمود که آنچه یک مزدبگیر به آن نیاز دارد و به نفع دولت دموکراتیک است، استاندارد بالاتر زندگی است. این امر پس از جنگ به یک وظیفه مقدس تبدیل شد: دینی به از دست‌رفتگان که باید به صورت تأمین یک زندگی مناسب، سلامتی و فرصت به بازماندگان ادا می‌شد. لذا مفهوم استاندارد زندگی تمام ابعاد و ماهیت امور را تعیین می‌کرد (Devine, 1917). در این راستا حفظ استاندارد زندگی به عنوان وظیفه جدید و آگاهانه دولت جای گرفت (Lippmann, 1935) و در نیمه قرن تلاش متخصصین این بود که هنجارهای اجتماعی را به خط‌مشی‌های استاندارد برگردانند و شرایطی را که استاندارد معقولی برای یک جامعه پیشرفته به شمار می‌آمدند، تحقق بخشند. لذا وظیفه ایشان بررسی ماهیت استانداردها بود تا از این راه تعادلی بین نیاز اجتماعی و منافع اقتصادی ایجاد و آستانه‌هایی تعیین کنند که مفید و قابل حصول باشد.

تغییر مفهوم «استاندارد» به «کیفیت»

تغییر مفهوم «استاندارد» به «کیفیت» بیانگر بهبود شرایط مادی زندگی در کشورهای صنعتی در دهه ۱۹۶۰ می‌باشد؛ تا حدی که دولت‌ها قادر بودند رفاه اجتماعی را نیز در پایه امور سیاسی بگنجانند. این تغییر که در بستر پیوسته تحولات قابل تفسیر است، از یک سو با نگرشی انتقادی ریشه در نارضایتی از عوارض اجتماعی و زیست‌محیطی مدرنیزاسیون دارد و از سوی دیگر، در دگرگونی اقتصادی همراه با انقلاب‌های سیاسی که به آن نارضایتی تداوم می‌بخشیدند.

البته کمی‌کردن استانداردهای زندگی مدافعانی نیز داشته است. برای مثال ران‌تری و هانتز درخصوص مشکل مسکن در بریتانیای پیش از جنگ چنین اظهار کردند: «نیمی از کارگران در محیطی اقامت دارند که فاقد تنوع و زیبایی است و از نور و هوای مناسبی برخوردار نیست؛ محیطی که هم از جسم و هم از روح می‌کاهد» (Rowntree, 1914, 89). در واقع آن دو مخالف استدلال منتقدین نبودند و تنها از استاندارد کمی زندگی به این دلیل دفاع می‌کردند که استانداردها می‌توانند با ایجاد آستانه‌های روشن بین آنچه قابل قبول است و آنچه نیست از مزایای مؤثرتری برخوردار باشند. آنها پذیرفته بودند که رفاه انسان چیزی بیشتر از ارضاء نیازهای مادی اوست و برای تبیین و حل مشکلات به ضوابط عینی نیاز است. ایشان برای تبدیل استاندارد رفاه به کمیت قابل اندازه‌گیری، تنها به یک معیار ساده اتکا کرده‌اند: حداقل درآمد برای برآوردن نیازهای ضروری همچون غذا، پوشاک و مسکن در جهت حفظ توانایی انجام کار. اما مشاهدات آنها نشان داد

داشته است و هر دو برای نشان دادن درک مردم از آنچه برای یک زندگی شایسته لازم است، به کار رفته‌اند. در اصل تغییر از استاندارد به کیفیت بیان‌کننده گسترش برداشت از رفاه انسانی و رویکردی کلی‌تر و دموکراتیک‌تر به مسائل است؛ چراکه این عبارت از علاقه و توجه به بعد غیرمادی و رای نیازهای اساسی حکایت می‌کند و نشانگر مفهوم فراگیرتری از بهره‌وری انسان و شادمانی حاصل از نشاط فرهنگی و آزادی سیاسی نیز می‌باشد (فیشر، ۱۳۸۱، ۲۵). امروزه به‌نظر می‌رسد بدون وجود استانداردهای عینی، ضوابط کیفیت‌زندگی به عنوان ابزارهای بهزیستی همچنان بدون اثر باقی خواهند ماند؛ زیرا از نظر پژوهشگران حدی وجود دارد که پایین‌تر از آن کسی جرأت نمی‌کند از «کیفیت» سخن بگوید؛ اما مفهوم استاندارد زندگی در جهان ذهنی به میزان زیادی جای خود را به کیفیت‌زندگی سپرده است.

۱ مفهوم «کیفیت‌زندگی» در دوره معاصر

همانطور که بلانکو و چاکون نشان داده‌اند، امروزه مفهوم «کیفیت‌زندگی» بسیاری از عناصر از قبیل مسکن، آموزش، اشتغال و محیط را در بر می‌گیرد و اگرچه اکنون برای اغلب پژوهشگران جاذب است، اما یک تعریف پذیرفته‌شده عام از آن وجود ندارد؛ به بیان عده‌ای این امر، موضوعی چندشاخه‌ای و از این رو مفهومی چندبعدی است (Ulengin et al., 2001)؛ بنابراین سرچشمه روشنی نیز نمی‌تواند داشته باشد (Szalai & Anderews, 1980, 8). فقدان یک تعریف مناسب باعث شده که گاه واژه‌هایی نظیر «رفاه» به جای آن جایگزین گردد و در مواردی مفاهیمی چون یک زندگی خوب، ارزشمند، رضایتمند و یک زندگی شاد در ادبیات موضوع و در بسط مفهومی آن مورد استفاده قرار گیرند. تعدد تعاریف مربوط به این واژه در روزگار کنونی را می‌توان ناشی از سه عامل مختلف، یکی چندبعدی بودن، دیگر کاربرد آن در حوزه‌های حرفه‌ای همچون پزشکی، روانشناسی، اقتصاد و در نهایت سطح تحلیل آن دانست (غفاری و امید، ۱۳۸۸، ۳).

از دهه ۱۹۳۰، پژوهشگران با روش‌های متنوعی کوشیده‌اند کیفیت‌زندگی را مطالعه کنند تا از این راه عناصر آن را معین نمایند. سازمان‌های بین‌المللی نیز مانند سازمان ملل و شورای توسعه فرامرزی (۱۹۹۶) دیدگاه‌های خود را در این خصوص ارائه داده‌اند. در دهه ۱۹۷۰ که نقطه عطفی در مطالعات کیفیت‌زندگی بوده است، غالب موضوعات تأکید بر تعریف کیفیت‌زندگی داشته‌اند (Wish, 1986). پس از آن از دهه ۱۹۸۰، این مطالعات بر تعیین شاخص‌های عینی و ذهنی به منظور اندازه‌گیری کیفیت‌زندگی متمرکز شدند (Yuan et al., 1999). امروزه احساس شده است که پرداختن به این موضوع ضرورتاً نیاز به یک رویکرد چندوجهی دارد که در پژوهش‌های

از نظر دیوید اسمیت^۵ هرچند ماهیت زندگی خوب نهایتاً یک موضوع فردی است، اما به همان میزان که انسان‌ها نیازهای مشترک دارند، اتفاق نظر در مورد معیارهای کیفیت‌زندگی بوجود می‌آید. آبراهام مازلو نیز به عنوان یک روان‌شناس اعتقاد داشت که فرد از سلسله‌مراتبی از نیازها در سطوح مختلف برخوردار است و بحث از کیفیت‌زندگی در حالات درونی اشخاص مطرح می‌باشد. همچنین لایتمان^۶ در مقام یک برنامه‌ریز بانک جهانی اذعان داشت هیچ شاخص استاندارد برای کیفیت‌زندگی در سطح فرد و جامعه و پیرو آن هیچ اتفاق‌نظری درباره اجزاء تشکیل‌دهنده کیفیت‌زندگی وجود ندارد. در این میان هیلی^۷ اعلام کرد باید شاخص‌های کیفیت‌زندگی را در سطحی کاربردی توسط نمایندگان آگاه به مسائل مردم تدوین نمود. وی معتقد بود فرایند ایجاد توافق در مناطقی که از لحاظ فرهنگی و اجتماعی متفاوت هستند، مسئله مهمی است. لذا «دموکراسی» و «مشارکت» را از شاخص‌های مهم کیفیت‌زندگی می‌داند.

اما مقالاتی که از سال ۱۹۷۴ در مجله «پژوهش شاخص‌های اجتماعی»^۸ منتشر شدند، به هیچ یک از این مسائل پاسخ ندادند. مقالات ارائه‌شده در نخستین کنفرانس بین‌المللی «کیفیت‌زندگی در شهرها» در مارس ۱۹۹۸ سنگاپور نیز به چنین مهمی دست نیافتند. پژوهشگران به طور مداوم برای تهیه شاخص‌های سنجش عینی کیفیت‌زندگی در قالب مواردی چون مسکن، تفریح، بهداشت، ایمنی، آموزش و اشتغال تلاش‌های فراوانی کردند که یافته‌های خویش را به هنجارهای معتبر رفاه بشری برگردانند. از آن پس تعریف مفاهیم رفاه و توسعه اجتماعی تغییر یافت و عوامل سیاسی و فرهنگی را نیز شامل می‌گردید. نقش دولت‌ها نیز از «تأمین‌کننده» به «ایجادکننده امکان» تبدیل شده بود و استاندارد زندگی به عنوان یکی از شاخص‌های ارزیابی کیفیت‌زندگی تبدیل شد. «استاندارد زندگی» که در آغاز قرن بیستم و به عنوان سنتزی از نیازهای اساسی ابداع گردید، به سرعت به هنجار عمومی پیشرفت و «کیفیت‌زندگی» که در انتهای قرن به عنوان بیان ملاحظات اجتماعی و زیست‌محیطی به‌وجود آمد، به یک ابزار بازاریابی در اقتصاد تبدیل شدند؛ این امر تا به امروز به اشاعه تفکر «توسعه پایدار انسانی» نیز کمک کرده که هم نسبت به «ظرفیت سکونت زمین» و هم «ظرفیت تحمل نوع بشر» حساس شده است.^۹

مفاهیم «استاندارد زندگی» و «کیفیت‌زندگی» تلاش مداوم برای ارائه واقعیت بشری بر حسب شرایط عینی و عقلایی کردن تصمیم‌گیری جمعی را نشان می‌دهند؛ اما عبور از یکی به دیگری بیانگر تغییری در گفتمان عمومی از جنبه‌های فردی به موضوعات جمعی و حتی جهانی بود. کیفیت‌زندگی برای جامعه فراصنعتی و چندفرهنگی همان اهمیتی را دارد که استاندارد زندگی برای جامعه صنعتی و هم‌رنگ‌ساز گذشته

تملیل تمّولات اندیشه «کیفیت زندگی» در معماری و شهرسازی

و ادراک ذهنی متأثر از ارزش‌ها و تجربیات می‌باشد و شناخت آن به موجب جنبه‌های عینی و ذهنی از وضعیت موجود امکان‌پذیر است. بنابراین تعامل ابعاد دوگانه عینی و ذهنی، می‌تواند یک تصویر خوب از کیفیت زندگی یک شخص فراهم آورد (معینی و اسلامی، ۱۳۹۱).

ف عوامل مؤثر بر پیدایش اندیشه «کیفیت زندگی» در معماری و شهرسازی

ریشه‌های ظهور این اندیشه را باید در نگاه کیفی به محیط در رویکردهای انتقادی نسبت به مدرنیسم جستجو کرد. از اوایل دهه دوم قرن بیستم نوعی علم‌گرایی پدید آمد که کلیه زمینه‌های فعالیت انسانی را فراگرفت. این وضعیت در معماری و شهرسازی به دو رویداد اصلی منجر شد که عوامل مؤثر بر پیدایش اندیشه کیفیت زندگی در این حوزه بوده‌اند:

سال‌های اخیر نظیر برنامه‌ریزی مشارکتی، استفاده از ابزار عینی و ذهنی در مدل‌سازی و طراحی شاخص‌ها (Marans, 2004; Marans & Couper, 2000) مطالعه در زمینه بومی (Kellet & Tipple, 2004) مطالعه با توجه به تفاوت فرهنگی (Turgut & Kellet, 2001) یا تحلیل داده‌ها و روش پژوهش انعکاس یافته است.

به‌طور کلی می‌توان تعاریف ارائه‌شده برای کیفیت زندگی را در سه دسته مجزا مطابق جدول ۱ طبقه‌بندی کرد.^۱

البته باید اشاره کرد اگرچه در پژوهش‌های صورت گرفته با توجه به هدف و انگیزه سنجش کیفیت زندگی، به یکی از سه دسته تعاریف فوق استناد شده است، با این وجود امروزه تعاریف دسته سوم بیشتر مورد اقبال است؛ زیرا هر دو جنبه اشاره‌شده در تعاریف دسته اول و دوم را در خود داشته و مضمون کامل‌تر و قابل قبول‌تری را ارائه می‌دهد و بر اساس آن، این مقوله در یک نگاه جامع برآیند عوامل محیط بیرونی

جدول ۱. رویکردهای رایج در تعریف مفهوم کیفیت زندگی

صاحب‌نظران	تعاریف و رویکردها
هاو، مک‌ماهون و پروبست (۱۹۹۷) کیفیت زندگی را شامل نکات مثبت غیراقتصادی مانند هوای پاک، خیابان‌های ایمن، رویدادهای فرهنگی، مناظر زیبا و امکانات تفریحی در جوامع دانسته‌اند. (Howe et al., 1997)	دسته اول با رویکرد عینی
کلاین کیفیت زندگی را با تأکید بر حداقل نیازها برای سنجش توانایی شهروندان برای دستیابی به خدمات سلامتی، مسکن، آموزش و امنیت عمومی تعریف کرده است (Kline, 2001).	
آندرس و سزالی کیفیت زندگی را با مؤلفه‌های کامیابی یا رضایتمندی بیشتر یا کمتر افراد از زندگی مرتبط دانسته‌اند. (Szalai & Anderews, 1980)	
داینر و سو (Diener & Sue, 1997) کیفیت زندگی را تنها به صورت رضایت از زندگی تعریف کرده‌اند و کمپ (Kamp et al., 2003, 7) نیز تأکید دارد که کیفیت زندگی با اجزاء مختلف همچون توسعه شخصی و عمومی، سلامت، امنیت، محیط کالبدی و منابع طبیعی در ارتباط است.	دسته دوم با رویکرد ذهنی
مالمن (Mallmann, 1975) کیفیت زندگی را مفهومی ناظر به افراد دانسته و تأکید داشته است که انتظارات از طریق تعامل پویای بین فرد مفروض، جامعه و محل سکونت او تعیین می‌شود.	
دیوان (Diwan, 2000, 315) کیفیت زندگی را حالتی می‌داند که فرد در آن نسبت به خود، طبیعت و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند احساس آرامش درونی دارد که دو عامل در ایجاد این حالت مؤثر است: داشتن هدف در زندگی و برخورداری از روابط مناسب با دیگران.	
تستا و سیمونسون (Testa & Simonson, 1996) در ابعاد جسمی، روانی و اجتماعی معطوف به تجارب، اعتقادات، انتظارات و ادراک فرد کیفیت زندگی را جستجو کرده‌اند.	
دی‌سارت و دلر به معانی متفاوت از رفاه که به افراد و مکان خوب توجه دارد اشاره و بیان می‌کنند که کیفیت زندگی یک فرد به حقایق بیرونی و حقایق ذهنی او بستگی دارد (Dissart & Deller, 2000).	دسته سوم با رویکرد عینی-ذهنی
اوسیل و همکاران بیان داشته‌اند که کیفیت زندگی از یک سو به عنوان دلیلی برای جذابیت یک مکان و از سوی دیگر به عنوان درجه‌ای از مطلوبیت و انتظارات از سوی افراد می‌باشد. بنابراین ضرورت توجه به هر دو جنبه عینی و ذهنی امری لازم و ضروری است. (Evciil et al., 2001, 165-166)	
کامینز (Cummins, 1999) در تعریف از کیفیت زندگی با بیان دو روش عینی و ذهنی، هفت موضوع با اهمیت رفاه، سلامتی، کارآیی، محرمیت، امنیت، جمعیت و رفاه احساسی را مطرح می‌نماید.	

ابداع حرفه برنامه‌ریزی شهری با رویکرد خردگرا

در قرن بیستم هم‌زمان با تحولات، حرفه برنامه‌ریزی شهری به عنوان یک تلاش جمعی برای تبدیل شهر به مکان بهتر زندگی مردم پدید آمد که حکایت از یک خواست واقعی در درمان مصیبت‌های کلان‌شهرهای صنعتی با هدف بالابردن کارایی شهر توسط اصلاح‌طلبان بوده است. معماران در این دوره سرگرم آموزه‌های مدرنیسم، بازی با فناوری و گرایش‌های هنری بوده‌اند و برخی با زیبا و عظمت جلوه‌دادن اعمال دیکتاتورها، در شکل‌گیری تحولات نیز مشارکت داشته‌اند.

عوامل فنی (انقلاب صنعتی و نتایج آن)، اقتصادی (اندیشه‌های کینز)، مذهبی (دکترین پروتستانیزم) و بالاخره نیاز به بازسازی پس از دو جنگ جهانی، رویکردی را در شهرسازی پایه نهاد که به برنامه‌ریزی خردگرا موسوم گشت (بحرینی، ۱۳۸۵). عمده‌ترین هواداران این شیوه برنامه‌ریزان، مدیران، مهندسين، معماران و شهرسازان درصد بودند تا روش فراگیری را برای بهبود تمامی جنبه‌های زندگی اجتماعی به کار گیرند (اسکات، ۱۳۸۸، ۴۰۹). به این منظور گروهی به بهینه‌سازی مسکن طبقه کارگر از طریق تعدیل کیفیت محیط و تدارک تسهیلات و تحمیل مقررات بهداشت عمومی پرداختند و گروهی دیگر به سازماندهی منسجم کالبدی شهرها بر مبنای اصول کارکردی مشغول شدند و طرح‌هایی را با عنوان «طرح جامع» برای نظم‌کاری زمین که به اهداف زیباشناختی معطوف بود در دستور کار قرار دادند که در دهه‌های بعد احداث بزرگراه‌ها و تفکیک قطعات جایگزین آن شد. پس از جنگ نیز منطقه‌بندی، حمل‌ونقل و احداث مسکن، رونق گرفت و نوسازی شهری جهت احیاء سنت برنامه‌ریزی جامع به حیطه شهرسازی وارد شد (بیورگارد، ۱۳۸۸، ۳۴۵-۳۴۳).

از مهم‌ترین اسناد این شیوه از تفکر، می‌توان به «منشور آتن» به عنوان دستاورد کنگره چهارم سیام در سال ۱۹۲۸ اشاره کرد که در آن چهار زمینه اصلی مسکن، تفریح، کار و حمل‌ونقل برای شهرسازی تعیین گردید (بحرینی، ۱۳۸۵، ۱۵-۱۴) و شاخصه‌های آن را می‌توان به عنوان مشخصه‌های یک شهر ایده‌آل در ساختمان‌های بلند یا آسمان‌خراش‌ها، رفت‌وآمد و منطقه‌بندی مشاهده کرد.

نهیضت استانداردهای در قالب مقررات ساختمانی

متأثر از جریان‌های قرن بیستم تلاش به استانداردها کردن ضوابط معماری نیز اقدامی تصادفی نبوده است؛ در این دوره احداث مسکن باید به کمک قوانین علمی تحت کنترل و مقررات سازمان می‌یافت. لذا عادی‌سازی فنی به آیین رسمی متخصصان تبدیل شد و استانداردها کردن به معنی به‌کارگیری اصولی منتج از آموخته‌ها و تجربیاتی که صاحبان فن برای کسب کارایی بیشتر انجام داده‌اند، مطالبه گردید و به عنوان یکی از

ابزارهای پیشرفت و نمادهای مدرنیته برای بیان حداقل الزامات و تحت مقررات درآوردن امر تولید به شمار آمد.

استاندارد در دنیای مدرن، آستانه‌ای میان خوب و بد بود که به کمک تحلیل علمی کارشناسان تشریح و توسط مسئولان به صورت قانون اعمال شد تا از تولید کالای نامرغوب جلوگیری کند (Fischler, 2000, 142). این امر در آغاز قرن بیستم حالت منظم‌تری به خود گرفت و بیشتر بر تحقیقات تجربی استوار گردید. از اینجا بود که متولیان مسکن و معماری، روش تدوین مقررات ساختمانی را در سراسر جهان برگزیدند. در این خصوص از نظر لوکوربوزیه تأمین مسکن مناسب برای توده‌ها مستلزم آن بود که انسان از مجموعه‌ای از استانداردهای کمی که به مقیاس‌های مختلف طراحی مربوط می‌شدند، پیروی کند (Le Corbusier, 1959). معماران در دیگر کشورها نیز از همان منطق پیروی کردند که در معماری به پیدایش «سبک بین‌الملل» و در شهرسازی به تهیه «طرح‌های استاندارد برای محلات» انجامید. در ادامه این جریان به دو تحول که در قرارداد بعد کیفی رفاه بر پایه کار سیاسی نقش تعیین‌کننده‌ای داشتند، منتج گردید:

- رشد شدید اقتصادی با بهره‌وری بالا، افزایش درآمد سرانه و موجودی خزانه دولت؛

- تسریع جریان مدرن، پیروزی فن‌سالاری، تخصصی شدن حرفه‌ها و مصرف مصالح جدید در ساخت‌وسازها.

با دخالت گسترده دولت در توسعه شهری پس از جنگ جهانی دوم، طراحان تجددگرا درصد نوعی نوسازی برآمدند که حاصل آن دگرگونی اساسی منظر شهرها بود. در دهه ۱۹۷۰ این نوسازی شهری و پروژه‌های خانه‌سازی دولتی محکوم شد و تخریب پروژه «پروت ایگو»، در ۱۵ ژوئیه ۱۹۷۲، تحقق عینی انهدام فکری مدرنیسم بود که با قلم منتقدان اجتماعی و معماری صورت می‌گرفت. جین جیکوبز با تقبیح بی‌کفایتی طرح‌های مدرن حمله بزرگی به آنها نمود که جزئی از انتقاد بزرگ‌تر برخاسته از بستر سیاسی و فرهنگی آن زمانه بود (Jacobs, 1961). اکنون دیگر تأکید بر قابلیت سکونت و ویژگی‌های کیفی به جای ابعاد کمی زندگی قرار داشت و استانداردهای معیار ضعیفی برای نمایش رفاه انسان بود.

ظهور جنبش «کیفیت‌زندگی» و نتایج حاصل از آن

با توجه به دو جنگ جهانی و نیاز به بازسازی سریع، تا حدودی نگاه انتقادی به جریان‌های در نیمه اول قرن بیستم کم‌رنگ ماند ولی از دهه‌های ۶۰ و ۷۰ قوتی مجدد یافت. این انتقادات در دو بخش زیر به عنوان نتایج حاصل از ظهور جنبش کیفیت‌زندگی در معماری و شهرسازی قابل‌پیگیری است:

مکتب جامعه‌شناسی شیکاگو

مکتب جامعه‌شناسی شیکاگو به عنوان یکی از مکاتب مهم فکری قرن بیستم به‌وسیله چند تن از اندیشمندان اجتماعی در دانشگاه شیکاگو به راه افتاد و ایشان با انتشار نخستین آثار، رویکردهای نظری و روش‌های خود را تدقیق کردند. آنچه انگیزه‌های اصلی این مکتب را توجیه می‌نمود، رشد سرسام‌آور جمعیت، ورود مهاجران و به‌طور کلی معضلات روزافزون زندگی در شهرها بود. روش این مکتب عمدتاً مشاهده دقیق واقعیت‌های اجتماعی، تدوین توصیف‌ها و تکنواری‌های شهری، تلاش برای ترسیم و تحلیل زندگینامه از خانواده‌های مهاجر بوده و اهدافش ایجاد اصلاح اجتماعی، کاهش تنش‌ها و بهبود سازوکارهای حیات شهری بوده‌اند.

در بین جامعه‌شناسان شیکاگو، ویلیام آگبرن^{۱۲} در سال ۱۹۳۳ مطالعاتی را در ارتباط با ابعاد اجتماعی کیفیت‌زندگی انجام داد و تامس نخستین چهره برجسته مکتب بود که انجام تحقیقات اجتماعی در ارتباط با مشکلات شهر شیکاگو همچون مهاجرت، زنان، اقلیت قومی، انحرافات و غیره از پیش از جنگ جهانی اول را آغاز کرد (Massam, 2002, 144). آنچه به نظر وی اهمیت داشت، شناخت نگرش افراد نسبت به موقعیتی بود که در آن قرار گرفته‌اند تا بتوان جهت‌گیری‌های ذهنی و رفتاری آنها را در جامعه درک کرد (فکوهی، ۱۳۸۳، ۱۸۱-۱۸۰). این مکتب در یک دهه عملاً از میان رفت و نتوانست زیر فشار روش‌شناسی جدید در علوم اجتماعی به‌ویژه در آمریکا که به شدت بر مطالعات پیمایشی و تحلیل واقعیات براساس روابط میان متغیرها تأکید می‌کرد، مقاومت کند.

انتقادات مطرح در نیمه دوم قرن بیستم

در اواسط قرن بیستم، اندیشمندان علوم اجتماعی که مناصب دانشگاهی را نیز به تصرف درآورده بودند، تمامی مباحث مرتبط با برنامه‌ریزی، درک از فرآیند توسعه شهری، راه‌حل تبلور دیدگاه‌های طبقه متوسط پروتستان از زندگی شهری، تلاش برای ترفیع منافع عمومی در خدمت نیازهای نخبگان اقتصادی و در نهایت هماهنگی جامع دموکراتیک از توسعه عمومی و خصوصی به لحاظ سیاسی و سازمانی را زیر سؤال بردند (کلوسترمن، ۱۳۸۸، ۲۶۰). بدین ترتیب مفاهیم برنامه‌ریزی عقلایی و استاندارد زندگی مشروعیت خود را در دهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ از دست دادند و اصلاح‌طلبان اندیشه کیفیت‌زندگی را راهنمای خود برگزیدند (Fischler, 2000, 146).

ناکامی علم و شکست داعیه‌های عینی و کمی، امکان ارائه هرگونه نظریه‌های کلیت‌بخش را از میان برداشته بود و ارائه نظریه‌هایی که درصد تبیین رفتار فردی و صورت‌بندی اجتماعی بر پایه مجموعه‌ای

مستنتج از گزاره‌ها و قضایای مسلم و محرز بودند، رد شد. در این رابطه ضیاءالدین سردار^{۱۳} به سه نیروی عمده که موجب گذار از برخوردهای کمی و عقلایی به مباحث کیفی شدند اشاره دارد که عبارتند از: ناکارآمد بودن تمامی باورهای رایج در قرن گذشته؛ زایش فرهنگ جهانی با یک دیدگاه جهانی؛ و ظهور تضاد در مورد ذات واقعیت، حقیقت اجتماعی و معرفت‌شناسی (Ziauddin, 1993, 886). از این رو کم‌کم مخالفت با توسعه شهری به شیوه گذشته گسترش یافت و تلاش برای حفظ بافت‌های تاریخی و احیاء بافت‌های فرسوده فزونی گرفت. مسائل زیست‌محیطی و سازمان‌یابی محله‌ای این احساس جدید را به وجود آورد که کارشناسان رسالت تازه‌ای بر دوش دارند و آنها را به جستجوی سطوح بالایی از کیفیت محیطی و خدمات عمومی حتی به قیمت از خودگذشتگی‌های کوچک در زمینه مصرف خصوصی برانگیخت (Baumol & Oates, 1969, 2) و تأکید بر قابلیت سکونت و ویژگی‌های کیفی زندگی قرار گرفت و پژوهشگران درصدد برآمدن تا واکنش‌های ذهنی مردم را نسبت به فرآیندهای اقتصادی و اجتماعی بشناسند (Hankiss, 1981, 15). این اصلاحات همان قدر مؤثر بودند که توانستند در حوزه سیاست‌گذاری پیش روند تا جایی که پژوهشگران واکنش‌های ذهنی و باورهای افراد را در کیفیت‌زندگی مورد بررسی قرار دادند.

سیر تمّول اندیشه «کیفیت‌زندگی» در معماری و شهرسازی معاصر

در دهه ۱۹۶۰ به دنبال ناکامی در روش‌ها و دیدگاه‌های صرفاً علمی به ابعاد انسانی، نخستین آوازه‌های اندیشه کیفیت‌زندگی در معماری و شهرسازی را می‌توان ملاحظه نمود. از اواخر دهه این موضوع دیگر در انحصار اصلاح‌طلبان اجتماعی قرار نداشت و طراحان نیز نسبت به روح تازه‌زمانه بی‌تفاوت نبوده‌اند. در این میان معماران با حساسیت بیشتری نسبت به قابلیت سکونت و حفاظت از محیط برخورد کرده‌اند. مدیران شهری نیز با دادن وعده بهبود کیفیت‌زندگی درصدد جلب حمایت مردم برمی‌آمدند و مؤسسات دولتی با استفاده از آن به فعالیت‌های خود مشروعیت می‌بخشیدند. در نخستین اقدام جیکوبز در کتاب «مرگ و زندگی در شهرهای بزرگ آمریکایی» اتهام ناکارآمدی اغلب طرح‌های معاصر را مطرح کرد که با انتقاد به سیاست‌های احیای مراکز شهری در دهه ۱۹۵۰ اظهار می‌دارد این دسته از سیاست‌ها باعث ویرانی و ایجاد فضاهای غیرطبیعی و دورافتاده و پیدایش محیط‌های یکنواخت و ناامن شده که بی‌قیدی ساکنان و رفتارهای نامطلوب و به خطر افتادن سلامت روانی را به دنبال داشته است (Jacobs, 1961, 7&13). اندکی بعد در ۱۹۷۶ روزنامه «نیویورک تایمز» نیز بنیادگرایان متأثر از افکار جیکوبز را به عنوان محور اصلی مخالفت با خطاهای شهرسازی

کیفیت‌زندگی و برنامه‌ریزی پرداخت که مطابق آن برنامه‌ریزان و طراحان باید به مدلی مفهومی و منعکس‌کننده تغییرات ابعاد مختلف کیفیت‌زندگی مجهز می‌شدند تا در اولویت‌بندی‌ها از نظرات و مشارکت شهروندان و مسئولین محلی بهره‌برند (Myers, 1988, 108).

اما در دهه ۱۹۹۰ مطالعات بر معرفی و تعیین شاخص‌های عینی و ذهنی به منظور اندازه‌گیری کیفیت‌زندگی متمرکز شده‌اند. بر مبنای این مطالعات شاخص‌های عینی مستخرج از گزارش‌های سازمانی جهت دستیابی به منافع در سطوح مختلف به کار گرفته شده‌اند (Yuan et al., 1999). شاخص‌های ذهنی نیز از بررسی عقاید و گزارش‌های تحقیقی به منظور اندازه‌گیری ادراکی کیفیت‌زندگی و رضایت از سکونتگاه‌ها حاصل شده است (Sentier & Yildiz, 2009, 215). در این راستا پژوهشگران اغلب یک چارچوب مفهومی را برای تحلیل کیفیت‌زندگی بر اساس مجموع شاخص‌های عینی و ذهنی ارائه داده‌اند. برای مثال راجرسون کیفیت‌زندگی را ترکیب ویژگی‌های زندگی شخصی و محیطی می‌داند و بران در مطالعه‌ای دیدگاه شخص-محیط را برای بررسی ابعاد کیفیت‌زندگی مطرح می‌کند.

از سال ۲۰۰۰ مطالعات در زمینه کیفیت‌زندگی را می‌توان در ارتباط با ابعاد مختلف محیطی و به صورت موضوعی همچون اداراکات ذهنی از فضاهای شهری، محیط‌های سکونتی و انسان‌ساخت، محله، مسکن، شهرهای جدید و سکونتگاه‌های غیررسمی در دستیابی به محیط پایدار و به صورت موضعی در موقعیت‌های مکانی خاص کاوش کرد. در این دوره نفوذ اندیشه کیفیت‌زندگی در حوزه آکادمیک مشاهده می‌شود و به همین ترتیب افزایش همایش‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی و مجلات تخصصی در ارتباط با این اندیشه را می‌توان ملاحظه نمود. در حوزه حرفه در کشورهای توسعه‌یافته نیز این موضوع به عنوان یکی از موضوعات اساسی و ارتقاء آن به عنوان یکی از اهداف اصلی پروژه‌ها در نظر گرفته شده است که جدول ۲ خلاصه‌ای از این‌گونه مطالعات می‌باشد.

مطابق جدول ۲ پژوهش‌های مرتبط با این اندیشه در دهه ۲۰۰۰ عمدتاً در ارتباط با ابعاد مختلف «رضایتمندی از زندگی» مورد توجه قرار گرفته‌اند. هرچند در نخستین دهه‌های قرن بیستم، کارپایه سیاسی تا حدود زیادی بر محور حفظ بهره‌وری، بهداشت و بهبود شرایط زندگی مادی افراد می‌چرخید که به تأمین خواست‌های طبقه متوسط در حال رشد برای محلات خوب کمک کرد، اما در آخرین دهه‌های قرن این امر بر بهبود کیفیت‌زندگی و خلق شرایط زندگی بهتر در حوزه عمومی متمرکز گردید.

با توجه به سیر تکامل اندیشه کیفیت‌زندگی از نیمه دوم قرن اخیر تا به امروز (شکل ۱)، آینده این رویکرد در معماری و شهرسازی را

تجددگرا در این دهه معرفی کرد (بحرینی، ۱۳۸۵، ۸۶). از نظر این گروه برای رشد شخصیت و جامعه‌پذیری هیچ چیز جای برخی از محیط‌های عاطفی را نمی‌گیرد و به نظر می‌رسد که رفتار انسانی در محیط شهری به نوعی «محیط وجودی» وابسته است که کارشناسان ترقی‌گرا آن را به حساب نیاورده‌اند. لذا یک آمایش سالم و قطعه‌بندی منطقی فضای شهری به خودی خود نمی‌توانست برای ساکنان احساس امنیت یا آزادی و سلامت جسم را تأمین کند (شوی، ۱۳۸۴، ۶۸-۶۷). از دیگر اقدامات آغازین در این دهه می‌توان به «گزارش اهداف ملی آمریکا» در سال ۱۹۶۰ و کتاب مشهور «شاخص‌های اجتماعی» تألیف ریموند بائر^{۱۴} اشاره نمود (Schuessler & Fisher, 1985, 130).

در دهه ۱۹۷۰ پیرو حرکت‌های انتقادی به رویکرد عقلایی، داگلاس‌لی در مقاله‌ای برجسته به «فاتحه مدل‌های جامع شهری» اشاره نمود و با پیشرفت علوم کامپیوتر و به کارگیری آن در مطالعات و ایجاد مجلات تخصصی دامنه فعالیت‌ها افزایش یافت (Massam, 2002, 144). در سال ۱۹۷۳ در آمریکا شاخص‌های اجتماعی به صورت رسمی تدوین و اعلام شد و از آن پس با حمایت سازمان ملل، به تدریج این موضوع در سایر کشورها در روند برنامه‌ریزی جا افتاد؛ به طوری که در سال ۱۹۷۵ در کنفرانس ابعاد اجتماعی مسکن، مفهوم کیفیت‌زندگی و بهزیستی اجتماعی در برنامه‌های توسعه مورد تأکید جدی قرار گرفت (مهدیزاده، ۱۳۸۵، ۴۶).

تلاش‌هایی که در این دوره صورت گرفت را می‌توان که در دو دسته کلی عمدتاً مبتنی بر تعریف کیفیت‌زندگی تقسیم کرد: یک دسته متمرکز بر شاخص‌های اجتماعی، رفاه افراد و سنجش رضایت از زندگی و دسته دیگر بر کیفیت‌زندگی در مطالعات مقایسه‌ای با استفاده از تکنیک‌های شاخص‌های اجتماعی. به عنوان نمونه، کمپل در مطالعه خود به کیفیتی اشاره می‌کند که مانند یک ویژگی عینی محیط توسط افراد درک می‌شود که البته ناکافی است. در مدل وی، رضایت از زندگی به عنوان مجموع رضایت ساکنین از ابعاد مختلف محیطی در نتیجه یک فرآیند ارزشیابی، ادراک و رفتار انطباق‌پذیر بیان گردیده است (Campbell et al., 1976).

در دهه ۱۹۸۰ یک افزایش چشم‌گیر در توجه به کیفیت‌زندگی در محیط مشاهده می‌شود با این تفاوت که انگیزه اصلی در استفاده از این واژه عمدتاً با عنوان «حیات‌پذیری» یا همان «سرزندگی» مطرح می‌شود و مضمون آن تجربه ساکنین از مکان‌ها و ارزیابی ذهنی از شرایط است (خستو و سعیدی‌رضوانی، ۱۳۸۹، ۶۶). هرچند پژوهش‌های ابتدایی این دوره بیشتر بر سنجش عینی عوامل در سطح جامعه به دلیل عدم دسترسی به داده‌های ذهنی متمرکز شده‌اند، اما در اواخر این دهه مایر به معرفی یک سیستم در ارتباط میان فرایندهای توسعه،

تملیل تمّولات اندیشه «کیفیت زندگی» در معماری و شهرسازی

جدول ۲. نمونه مطالعات انجام شده مرتبط با موضوع کیفیت زندگی در قرن حاضر

مدیریت شهری	فضاهای شهری	محله	مسکن
تأکید بر لزوم توجه رهبران محلی به کیفیت زندگی جهت ارتقاء ویژگی‌های کالبدی، اجتماعی و اقتصادی (Sirgy & Cornwell, 2002)	نقش محیط‌های فراغت در بازسازی شهری برای ارتقاء کیفیت زندگی (Lloyd & Auld, 2003)	تأثیر ویژگی‌های اقتصادی و اجتماعی محله بر کیفیت و رضایت از زندگی (Sirgy & Cornwell, 2002)	مطالعه کیفیت زندگی با تأکید بر رضایت ساکنین از مسکن (Donovan & Halpern, 2002)
بررسی تأثیر امنیت بر کیفیت زندگی - به کارگیری راهکارها برای افزایش امنیت (Yuen, 2004)	تأثیر محیط فراغت بر کیفیت زندگی در فرهنگ‌های مختلف (Yushitaka, 2007)	بررسی کیفیت زندگی در سطوح مختلف جغرافیایی (McCrea et al., 2006)	بررسی اثر فاکتورهای محیطی مسکن بر کیفیت زندگی (Ng et al., 2005)
	نقش مهم دسترسی به فضاهای عمومی شهر در کیفیت زندگی (Lotfi & Koohsari, 2009)	مقایسه محلات تاریخی و مدرن از نظر رضایت از مسکن و زندگی (Erdogan et al., 2007)	بررسی فاکتورهای موثر بر بهبود کیفیت زندگی در مسکن غیررسمی (Richards et al., 2007)
	تأثیر مکان‌های نوع سوم (مراکز اجتماعی) بر کیفیت زندگی (Jeffres et al., 2009)	بررسی ادراکات محلی با استفاده از شاخص‌های عینی و ذهنی (Senlier & Yildiz, 2009)	بررسی تأثیر حوزه‌های کیفیت مسکن بر رضایت از زندگی (Zebardast, 2009)

حاصل از انقلاب صنعتی، تحولات در عرصه سیاست، علم و دین و نیز وقوع دو جنگ جهانی در نیمه اول قرن بیستم پدید آمده است. اکنون با تکیه بر تحلیل تحولات این اندیشه، به‌طور کلی و به عنوان یک جمع‌بندی، حداقل سه رویکرد متفاوت را می‌توان به عنوان مبانی و پایه‌های مطالعاتی موضوع کیفیت زندگی در زمینه معماری و شهرسازی معرفی کرد:

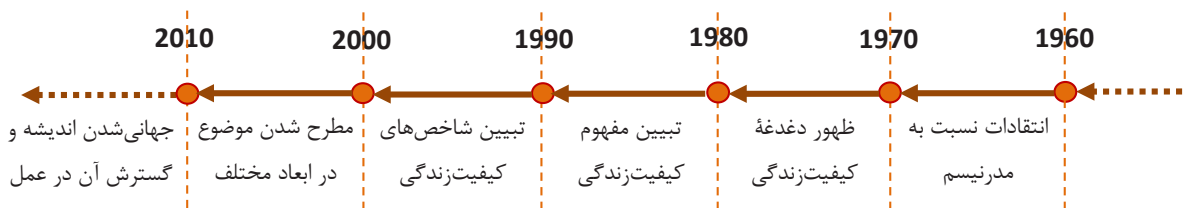
استانداردسازی با رویکرد عینی

در نخستین رویکرد، کیفیت زندگی توسط دولت‌ها مترادف با «استاندارد عینی زندگی» طرح شده است (Jackson, 2002) که به تبع آن اگر دولتی برنامه و تلاشی برای بهتر ساختن استانداردهای ملی سکونت داشت، می‌توان گفت که کیفیت زندگی در آن کشور در حال ارتقاء است. برای نمونه استاور و لیون (Stover & Leven, 1992, 737-754) شکلی پایه‌ای در ارزش‌های تخمین زده شده برای کیفیت زندگی همچون

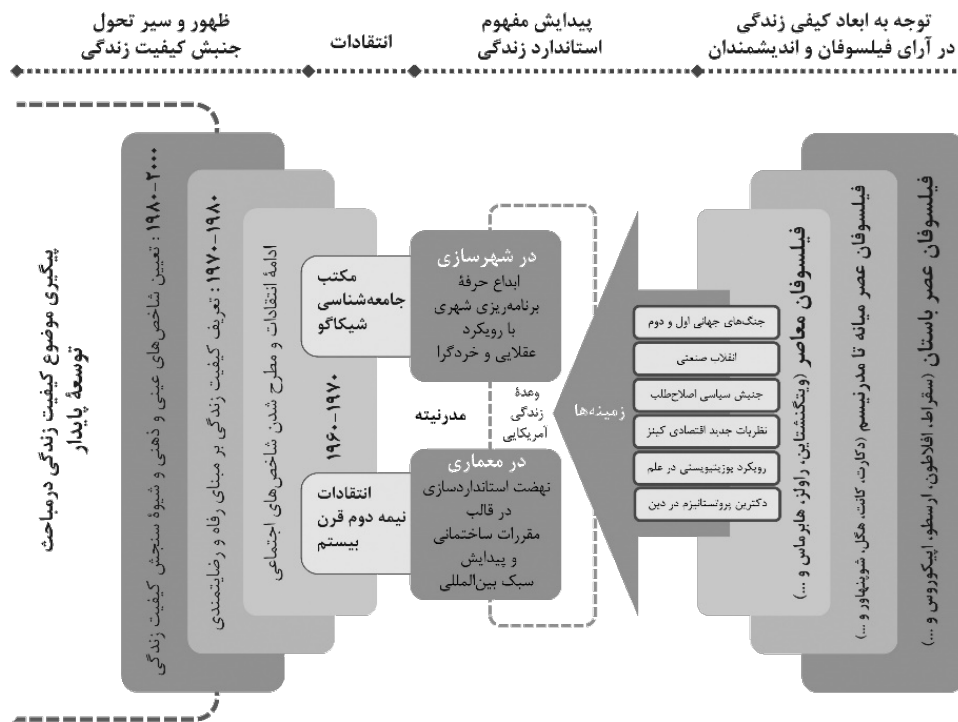
می‌توان در جهانی شدن آن دنبال کرد و با انجام پژوهش‌های بیشتر در این زمینه و روشن شدن نقاط مبهم در مورد به‌کارگیری آن در ابعاد و حوزه‌های مختلف محیطی، می‌توان شاهد هر چه بیشتر اجرایی و کاربردی شدن این اندیشه بود. به عبارت دیگر دور از انتظار نخواهد بود که اندیشه کیفیت زندگی در آینده‌ای نه چندان دور به عنوان یکی از نظریه‌های مادر در کنار نظریه‌های «پایداری» و «پدیدارشناسی» و بسا مهم‌تر از آنها در رأس توجهات قرار گیرد.

جمع‌بندی: مبانی اندیشه «کیفیت زندگی» در قرن حاضر و جهت‌گیری‌های آتی آن

در یک جمع‌بندی چنین می‌توان گفت که خاستگاه اندیشه «کیفیت زندگی» به عنوان یکی از رویکردهای جدید در حوزه معماری و شهرسازی در توجه فیلسوفان و اندیشمندان به ابعاد کیفی زندگی انسان بوده که مطابق نمودار شکل ۲ با تحقق زمینه‌هایی متأثر از شرایط



شکل ۱. سیر تحولات اندیشه «کیفیت زندگی» در دوره معاصر



شکل ۲. نمودار سیر تحول اندیشه کیفیت زندگی

تسهیلات محلی را در نواحی شهری مورد امتحان قرار داده‌اند. در تحقیق جیاناس (Giannias, 1996, 213-223) یک رویکرد ساختاری به مدل‌های تعادلی به منظور ارزیابی کیفیت زندگی در پنج شهر ایالات متحده شده است و بر این اساس کیفیت زندگی از طریق عوامل محسوس، عملکرد مسکن و ویژگی‌های آن (تعداد اتاق‌ها، کیفیت هوا و فاصله تا محل کار) و تسهیلات گسترده محلی بررسی شده که نتایج ارزش‌های کیفیت زندگی و رتبه‌بندی‌ها در آن با مطالعات پیشین متفاوت بوده است.

یولنگین نیز از یک رویکرد چند بعدی کیفیت زندگی را مورد مطالعه قرار داده و هدف آن مدل نمودن اولویت‌ها، انتظارات و نیازهای ساکنین یک شهر است (Ulengin et al., 2001, 361-374). در این اقدام، موقعیت مؤثر منابع می‌تواند در بهبود کیفیت زندگی برای تعداد زیادی از مردم که هدف اصلی مسئولان و برنامه‌ریزان است را فراهم آورد. همچنین مک‌کریا موضوع کیفیت زندگی را در سطوح مختلف جغرافیایی مورد توجه قرار داده است (McCrea et al., 2006, 79-96). در این مطالعه برخی استانداردهای خدمات از قبیل سلامتی و آموزش و هزینه زندگی در سطح منطقه‌ای ارزیابی شده در حالی که به نظر در مقیاس محلی پیش‌بینی بهتری می‌توانست باشد که از طریق آن، ارتباطات اجتماعی،

رضایتمندی از زندگی با رویکرد ذهنی

دسته دوم مطالعات در خصوص کیفیت زندگی، پژوهش‌هایی هستند که بر «سعادت ذهنی یا رضایتمندی از زندگی» تمرکز کرده‌اند پرسش‌هایی از مردم نظر دارند که آیا آنها عموماً از محیط و زندگی خود راضی هستند یا نه؟ هرچند ممکن است این کار به آزمون اهداف و آرزوهای بلندپروازانه زندگی فردی ایشان بسط یابد، اما در کل به مؤلفه‌های کامیابی یا رضایتمندی در زندگی واقعی مردم مربوط می‌شود (Dissart & Deller, 2000, 135-136). به طور کلی رضایتمندی از زندگی بستگی به اختلاف میان شرایط محیطی یک فرد با شرایط استاندارد دارد و کیفیت زندگی منعکس‌کننده تفاوت‌ها و شکاف‌های میان توقعات افراد و شرایط موجود در محیط زندگی ایشان می‌باشد. این شکاف‌ها به دلیل آن است که بسیاری از مردم به چیزهایی تمایل دارند که نمی‌توانند به دلایلی همچون سرمایه اقتصادی یا میزان برخورداری از روابط اجتماعی داشته باشند.

اجتماعی توسعه پایدار نیز ارتباط دارد.

نتیجه‌گیری

سه رویکرد یادشده به عنوان اصلی‌ترین پایه‌های مطالعاتی معماری در پژوهش‌های پیرامون کیفیت‌زندگی هستند که هر یک به نوعی حکایت از مبانی تعامل انسان و محیط دارند؛ از این رو به موجب توجه به انسان و شرایط زندگی او در محیط، به گونه‌ای آن را در زمره نظریه‌های «رفتار-محیط» قرار می‌دهند. به این ترتیب که دسته اول مطالعات در موضوع رابطه انسان و محیط به جنبه‌های عینی (کالبدی و غیر کالبدی) و محسوس می‌پردازد و به اصالت واقعیات قائل است. دسته دوم رابطه انسان و محیط را در قالب‌های ذهنی مردم (نظام ادراکی و ارزشی ساکنین) دنبال می‌کند و دسته سوم ترکیبی از جنبه‌های عینی و ذهنی را در این رابطه مدنظر دارد. بنابراین هر سه رویکرد بر مبانی نظری اصل «تعامل انسان و محیط» تکیه کرده‌اند و هر یک با کیفیتی متفاوت نسبت به هم به این موضوع پرداخته‌اند.

اگرچه تعامل انسان و محیط به عنوان یک اصل همواره به‌طور مستقل و در موضوع روانشناسی محیطی مطرح بوده، اما در این دوران نیز از طریق رویکرد کیفیت‌زندگی مورد بررسی و توجه اندیشمندان قرار گرفته است. امروزه مطالعات مبتنی بر رویکرد کیفیت‌زندگی در دانش طراحی با اعتراف به اهمیت تأثیرات متقابل انسان و محیط بر یکدیگر، به شناخت و تفسیر هر دو عوامل ذهنی و عینی از وضعیت موجود بستگی دارند و هرچند شرایط ذهنی نقش بیشتر و متفاوتی را به لحاظ شرایط زمانی و مکانی داشته‌اند، اما با این وجود بر دستیابی به ارزش‌هایی عام همچون امنیت، رفاه و سلامتی در محیط انسان‌ساخت نیز تأکید بسیاری دارند.

پی‌نوشت‌ها

1. *Independent Commission on Population and Quality of Life*
2. *Herbert Croly*, 1961 : سیاستمدار امریکایی
3. *Ayres*, 1902
4. *Amartya Kumar Sen*, 1933 : اقتصاددان هندی و برنده جایزه نوبل سال ۱۹۹۸
5. *David Smith*, 1977
6. *Leitman*, 1988
7. *Healey*, 1997
8. *Social Indicator Research* : مجله بین‌المللی و میان‌رشته‌ای برای سنجش کیفیت‌زندگی
9. *International Commission on Population and Quality of*

از سویی بیشتر مطالعات، کیفیت‌زندگی را بر مبنای رضایتمندی با شاخص‌های ذهنی در پاسخ به احساس درونی افراد تعریف می‌کنند. برای مثال ریچاردز و همکاران در مطالعات خود، عواملی را که اهمیت بیشتری در بهبود کیفیت‌زندگی ساکنین در بخش مسکن دارد و به‌علاوه موانع اصلی کیفیت‌زندگی بهتر را مورد بررسی قرار داده‌اند (*Richards et al.*, 2007, 375-388). ایشان بدین‌منظور از روش تحلیل بازگشتی جهت شناخت مسائلی که کیفیت‌زندگی را شکل داده‌اند، استفاده نموده و پیشنهادهای برای بهبود شرایط موجود ارائه کرده‌اند. پژوهش‌هایی نیز وجود دارند که از طریق مطالعه موردی، به رابطه کیفیت‌زندگی و سنت سکونت پرداخته‌اند. همانطور که از این مطالعات برمی‌آید، یکی از عوامل مهم معرف کیفیت‌زندگی، مسکن است؛ زیرا این شاخصه اغلب در خدمت تعریف فضای زندگی یک انسان می‌باشد (*Garcia Mira*, 2005, 1). لذا رضایتمندی به ابعاد محیط وابسته است و هدف اصلی آن توصیف کیفیت کلی زندگی و تعامل فرد با محیط سکونت‌اش است که به‌صورت تجربه مطلوب و خشنودی حاصل از زندگی در یک مکان خاص تعریف شده است.

مفهوم توسعه پایدار با رویکرد تعاملی

درخصوص رویکرد سوم، بحث ویژه‌ای در زمینه تفسیر کیفیت‌زندگی وجود دارد که به‌طور مستقیم به مفهوم «توسعه پایدار» پیوند یافته است؛ به‌طوری‌که آن دو گاهی با یکدیگر جایگزین شده‌اند. این امر بیشتر تحت تأثیر پرمعنایی و استفاده زیاد از واژه کیفیت‌زندگی در معانی گوناگون نسبت به واژه توسعه پایدار بوده است. در این راستا استیامسون، کیفیت‌زندگی را تعریف نموده و ابعاد آن را اقتصادی، اجتماعی و حیات محیطی می‌داند. وی با متمرکز شدن بر کیفیت‌زندگی در راستای توسعه پایدار، یک چارچوب نظری برای تحلیل عملکرد شهر به عنوان یک ساختار پویا و پیچیده ارائه داده که پایه‌ای مفهومی را برای توسعه عملکردی، تغییرات اندازه‌ای رشد و کیفیت‌زندگی ایجاد نموده است. همچنین بسیاری از دانشمندان علوم‌رفتاری، به پژوهش در رفتار در محیط زندگی روزمره مردم پرداخته‌اند و برای هم‌زیستی پایدار، برقراری رابطه‌ای دوسویه بین محیط و انسان مورد توجه قرار گرفته است. از منظر ایشان موضوع پایداری، کیفیت محیط را بر مبنای ایجاد زندگی فردی و جمعی مردم و ذهنیت ایشان در ارتباط با ابعاد عینی محیط‌زیست استوار ساخته است. برخی پژوهش‌ها در این خصوص به این اشاره داشته‌اند که پایداری به عنوان یک جهان‌بینی متعلق به یک مسئله اجتماعی و فرهنگی است؛ چراکه بستر لازم برای تحقق این امر در دیدگاه افراد جامعه و نیز افراد می‌باشد (*Lane*, 2006, vi). لذا چنین می‌توان انگاشت که موضوع کیفیت‌زندگی به جنبه‌های فرهنگی و

۱۲. معینی، مهدیه؛ و اسلامی، سیدغلامرضا. (۱۳۹۱). رویکردی تحلیلی به کیفیت محیط مسکونی معاصر. هویت شهر، ۶ (۱۰)، ۴۷-۵۸.

۱۳. مهدیزاده، جواد. (۱۳۸۵). برنامه‌ریزی راهبردی توسعه شهری. تهران: معاونت شهرسازی و معماری وزارت مسکن و شهرسازی.

13. Baumol, W. J., & Oates, W. E. (1969). *Economics, Environmental Policy and the quality of life*. Englewood Cliffs: Prentice-Hall.

14. Campbell, A., Converse, P. E. & Rodgers, W. L. (1976). *The Quality of American Life: Perceptions, Evaluations and Satisfactions*. New York: Russell Sage Foundation.

15. Cummins R. A. (1999). *A Psychometric Evaluation of the Comprehensive Quality of Life Scale*. In Lim L. Y., Yuen B. & Low C. (Eds.). *Urban quality of life: Critical issues and options*. Singapore: School of Building & Real Estate, National University of Singapore.

16. Devine, E. T. (1917). *The Normal life*. New York: Douglas C. McMurtrie.

17. Diener, E., & Suh, E. (1997). *Measuring quality of life: Economic, social, and subjective indicators*. *Social Indicators Research*, 40, 189-216.

18. Dissart, J., & Deller, S. (2000). *Quality of Life in the Planning Literature*. *Journal of Planning Literature*. 15(1), 135-161.

19. Diwan, R. (2000). *Relational wealth and the quality of life*. *Journal of Socio-Economics*, 29(4), 305-340.

20. Donovan N., & Halpern, D. (2002). *Life Satisfaction: The State of Knowledge and Implications for Government*. London: Cabinet Office, Prime Minister's Strategy Unit.

21. Erdogan, N., Akyol, A., Ataman, B., & Dokmeci, V. (2007). *Comparison of Urban Housing Satisfaction in Modern and Traditional Neighborhoods in Edirne, Turkey*. *Social Indicators Research*, (81), 48- 127.

22. Evcil, T., Nilay, A., & Atalik, G. (2001). *Possibilities and Limitations for The Measurement of Quality of Life in Urban Areas*, *Social Indicators Research*. 53, 163-187.

23. Fischler, R. (2000). *Planning for Social Betterment: From Standard of Living to Quality of life*. In Robert Freestone (Ed.), *Urban Planning in Changing World*. (PP. 139-157). London: E and F Spon.

Life, 1996

۱۰. منابع معرفی شده در این جدول و جدول شماره ۲ به طور مستقیم در تدوین مقاله مورد استفاده قرار نگرفته‌اند و تنها برای مطالعه بیشتر معرفی می گردند.

۱۱. مانند طرح بررسی منطقه‌ای نیویورک و حومه آن توسط کلارنس پری در ۱۹۲۹

۱۲. *William Fielding Ogburn*, ۱۸۸۶-۱۹۵۹: جامعه‌شناس آمریکایی

۱۳. *Ziauddin Sardar*, ۱۹۵۲: منتقد فرهنگی پاکستانی

۱۴. *Raymond Augustine Bauer*, ۱۹۱۶-۱۹۷۷: پژوهشگر آمریکایی علوم اجتماعی

۱۵. *Fusun Ülengin*: استاد مدیریت اهل ترکیه

۱۶. *Roderick Peter McCrea*: استاد دانشگاه کوئینزلند

فهرست مراجع

۱. اسکات، جیمز سی. (۱۳۸۸). مدرنیسم نخبه‌گرای اقتدارطلب در کمپل، اسکات؛ و فاینشتاین، سوزان. (گردآورندگان). نظریه‌های برنامه‌ریزی. (عارف اقوامی مقدم، مترجم). تهران: آذرخش. (نشر اثر اصلی ۲۰۱۱).

۲. بحرینی، سیدحسین. (۱۳۸۵). تجدّد، فراتجدّد و پس از آن در شهرسازی. تهران: دانشگاه تهران.

۳. بیورگارد، رابرت ای. (۱۳۸۸). میان مدرنیته و پسامدرنیته: وضعیت مبهم برنامه‌ریزی در ایالات متحده آمریکا در کمپل، اسکات؛ و فاینشتاین، سوزان. (گردآورندگان). نظریه‌های برنامه‌ریزی. (عارف اقوامی مقدم، مترجم). تهران: آذرخش. (نشر اثر اصلی ۲۰۱۱).

۴. خستو، مریم؛ و سعیدی‌رضوانی، نوید. (۱۳۸۹). عوامل مؤثر بر سرزندگی فضاهای شهری. هویت شهر، ۴ (۶)، ۶۳-۷۴.

۵. شوای، فرانسواز. (۱۳۸۴). شهرسازی: تخیلات و واقعیات. (سیدمحسن حبیبی، مترجم). تهران: دانشگاه تهران. (نشر اثر اصلی ۱۹۷۹)

۶. غفاری، غلامرضا؛ و امید، رضا. (۱۳۸۸). کیفیت زندگی: شاخص توسعه اجتماعی. تهران: شیرازه.

۷. فکوهی، ناصر. (۱۳۸۳). انسان‌شناسی شهری. تهران: نشر نی.

۸. فیشلر، رافائل. (۱۳۸۱). برنامه‌ریزی برای بهبود وضعیت زندگی: از استاندارد زندگی تا کیفیت زندگی. (محمد تقی‌زاده مطلق، مترجم). جستارهای شهرسازی، ۱۱ (۱)، ۱۷-۲۶.

۹. کاپلستون، فردریک چارلز. (۱۳۸۸). تاریخ فلسفه: یونان و روم. (سیدجلال‌الدین مجتوبی، مترجم). تهران: علمی و فرهنگی. (نشر اثر اصلی ۱۹۸۵).

۱۰. کلوسترمن، ریچارد ایسی. (۱۳۸۸). له و علیه برنامه‌ریزی در کمپل، اسکات؛ و فاینشتاین، سوزان. (گردآورندگان). نظریه‌های برنامه‌ریزی. (عارف اقوامی مقدم، مترجم). تهران: آذرخش. (نشر اثر اصلی ۲۰۱۱)

۱۱. مختاری، مرضیه؛ و نظری، جواد. (۱۳۸۹). جامعه‌شناسی کیفیت زندگی. تهران: جامعه‌شناسان.

24. Garcia Mira, R. (2005). *Housing, Space and Quality of Life*. UK. Surrey: Ashgate.
25. Giannias, D. A. (1996). *Quality of life in Southern Ontario*. *Canadian Journal of Regional Science*, 19(2), 213-223.
26. Habermas, J. (1971). *Science and Technology as Ideology: toward a rational society* Boston. Boston: Beacon Press.
27. Hankiss, E. (1981). *Cross-Cultural Quality of Life Research: An Outline for Conceptual Framework*. In *Quality of Life: Problems of Assessment and Measurement*. (PP. 9-48). Paris: UNESCO.
28. Howe, J., McMahan, E. T., & Probst, L. (1997). *Balancing Nature and Commerce in Gateway Communities*. Washington, D.C.: Island Press.
29. Jackson, T. (2002). *Quality of Life, Economic Growth and Sustainability*. In T. Fitzpatrick & M. Cahill (Ed.), *Environment and Welfare: Towards a Green Social Policy*. (PP. 97-116). London: Palgrave Macmillan.
30. Jacobs, J. (1961). *The Death & life of Great American Cities*. New York: Vintage Books.
31. Jeffres, L. W., Bracken, C. C., Jian, G., & Casey, M. F. (2009). *The Impact of Third Places on Community Quality of Life*. *Applied Research in Quality of Life*. 4(4), 333-345.
32. Kamp, I. V., Leidelmeijer, K., Marsman, G., & Hollandaer, A. D. (2003). *Urban Environmental Quality and Human Well-being Towards a Conceptual Framework and Demarcation of Concepts; A Literature Study*. *Landscape and Urban Planning*. (65), 5-18.
33. Kellet, P., & Tipple, Graham (2004). *Exploring Space: Researching the Use of Domestic Space for Income Generation in Developing Countries*. In Vestbro, D. U., Hürol, Y., & Wilkinson, N. (Ed.), *Methodologies in Housing Research, Gateshead, Tyne and Wear*. The Urban International Press.
34. Kline, E. (2001). *Indicators for Sustainable Development in Urban Areas*. In Devuyst, Dimitri. *How Green is the City?*. USA: Columbia.
35. Lane, R. (2006). *Architectural Practice of Sustainability: A Question of Worldview*. Unpublished Doctoral Dissertation. University of California. Berkeley.
36. Le Corbusier, C. (1959). *Towards a New Architecture*. New York: Dover Publications.
37. Lippmann, W. (1935). *The New Imperative*. New York: Macmillan.
38. Lloyd, K., & Auld, C. (2003). *Leisure, Public Space and Quality of Life in the Urban Environment*. *Urban Policy and Research*, 21(4), 339-356.
39. Lotfi, S., & Koohsari, M. J. (2009). *Analyzing Accessibility Dimension of Urban Quality of Life: Where Urban Designers Face Duality between Subjective and Objective Reading of Place*. *Social Indicators Research*, 94(3), 417-435.
40. Mallmann, C. A. (1975). *Quality of Life and Alternatives for Development*. Argentina: Bariloche Foundation.
41. Marans, R. W. (2004). *Modelling Residential Quality Using Subjective and Objective Measures*. In D. U. Vestbro, Y. Hürol, & Popov (Ed.), *Methodologies in Housing Research*. Gateshead, Tyne and Wear. The Urban International Press.
42. Marans, R. W., & Couper, M. (2000). *Measuring the Quality of Community Life: A Program for Longitudinal and Comparative International Research*. In *Quality of Life in Cities. Proceedings of the Second International Conference on Quality of Life in Cities*. , March 2000. (PP. 386-400). Singapore.
43. Massam, B. H. (2002). *Quality of Life: Public Planning and Private Living*. *Progress in Planning*, 58, 141-227.
44. McCrea, R., Shyy, T. & Stimson, R. (2006). *What is the Strength of the Link Between Objective and Subjective Indicators of Urban Quality of Life?*. *Applied Research in Quality of Life*. 1(1), 79-96.
45. Myers, D. (1988). *Building Knowledge about Quality of Life for Urban Planning*. *Journal of the American Planning Association*, 54, 347-358.
46. Ng, S.H., Kam, P.K., & Pong, R.W.M. (2005). *People Living in Ageing Buildings: Their Quality of Life and Sense of Belonging*. *Journal of Environmental Psychology*, 25, 347-360.
47. Pigou, A. C. (1914). *Some Aspects of the Housing Problem*. UK: Manchester University Press.
48. Richards, R., O'leary, B., & Mutsunziwa, K. (2007).

- Measuring Quality of Life in Informal Settlements in South Africa. Social Indicators Research.* 81(2), 375-388.
49. Rowntree, B. S. (1914). *Housing Reform in Great Britain. In Imperial Health. Proceedings of the Imperial Health Conference, May 18th to 21st. (PP. 89-99). London: Victoria League.*
50. Schuessler, K. F., & Fisher, G. A. (1985). *Quality of Life Research and Sociology. Annual Review of Sociology.* 11, 129-149.
51. Senlier, N., & Yildiz, R. (2009). *A Perception Survey for the Evaluation of Urban Quality of Life in Kocaeli and a Comparison of the Life Satisfaction with the European Cities. Social Indicators Research,* 94(2), 213-226.
52. Sirgy, M. J., & Cornwell, T. (2002). *How Neighborhood Features Affect Quality of Life. Social Indicators Research,* 59, 79-114.
53. Stover, M. E., & Leven, C. L. (1992). *Methodological Issues in the Determination of the Quality of Life in Urban Areas. Urban Studies,* 29(5), 737-754.
54. Szalai, A., & Andrews, F. M. (1980). *The Quality of Life: Comparative Studies. Sage Studies in International Sociology,* 20, 235-247.
55. Testa, M., & Simonson, D. C. (1996). *Assesment of Quality-of-Life Outcome. The New England Journal of Medicine,* 334(13), 835-840.
56. Turgut, H., & Kellet, P. (2001). *Cultural and Spatial Diversity in the Urban Environment. Istanbul: YEM Yayin.*
57. Ulengin, B., Ulengin, F., & Guvenc, U. (2001). *A multidimensional Approach to Urban Quality of Life. European Journal of Operational Research.* 130(2), 361-374.
58. Wish, N. B. (1986). *Are We Measuring the Quality of Life?. American Journal of Economics and Sociology,* 45(1), 93-99.
59. Yuan, L. L., Yuen, B., & Low, C. (1999). *Quality of Life in Cities: Definition, Approaches and Research. In Lan Yuan Lim, Belinda K. P. Yuen, Christine Low (Ed.) Urban Quality of Life: Critical Issues and Options. (PP. 1-12). Singapore: Singapore University Press.*
60. Yuen, B. (2004). *Safety and Dwelling in Singapore, Cities,* 21(10), 19-28.
61. Yushitaka, I. (2007). *Leisure and Quality of Life in an International and Multicultural Context: What Are Major Pathways Linking Leisure to Quality of Life?. Social Indicators Research.* 82(2), 233-264.
62. Zebardast, E. (2009). *The Housing Domain of Quality of Life and Life Satisfaction in the Spontaneous Settlements on the Tehran Metropolitan Fringe, Social Indicators Research.* 90, 307-324.
63. Ziauddin, S. (1993). *Do Not Adjust Your Mind: Post-Modernism, Reality and the Other. Journal of Future,* 25(8), 877-893.